

تصویر هوایی از معدن خاک سرخ هرمز که زمانی با فروش  
خاکش درآمد کسب می کردیم و حالا گردشگران برای دیدن  
این ساحل اثیری، پول می دهند!!



## هرمز کیش، قشم مات؟

(نگاهی به آسیب‌های پساانقلاب به هرمز و قشم)

### محسن رنایی

در بیست سال گذشته چهار بار به جزیره قشم رفته‌ام، دو بار تفریحی و دو بار مطالعاتی. در این چهار سفر دو بار بر روی خاک قشم نشستیم و گریستم، به حال قشم، به حال وطنم و به حال مردمی که گرفتار چنین نظام تدبیر آسیب‌گری شده‌اند که امروز ترکیب نامقدسی شده است از سه‌گانه‌ی توهم، جهل و رانت. سال‌ها پیش درباره «تبانی مهندسان و روحانیان» و نقش این تبانی در خطاهای بی‌بازگشت و آسیب‌های سنگین به توسعه کشورمان سخن گفتم **(در اینجا بشنوید)**.

آن زمان مشکل ما تبانی توهم و جهل بود، اما امروز مشکل ما پیچیده‌تر و خطرناک‌تر شده است. اکنون نظام تدبیر گرفتار اختاپوس سه‌پای «توهم، جهل و رانت» شده

است. دوستان مشفق همواره به من زنهار می دهند که زهر سخنم را بگیرم تا تأثیرش بیشتر شود. اما هرگاه شروع به نوشتن می کنم، به یاد این سخن اقتصاددان بزرگ فقید، جان مینارد کینز، می افتم که می فرمود: «مگر نه آنکه واژگان مظهر تهاجم علم علیه جهلند؟ پس بگذار اندکی خشن باشند» (نقل به مضمون).

نخستین آشنایی من با قشتم، به سال ۱۳۷۰ بازمی گردد. در آن زمان یک گروه مطالعاتی در وزارت اقتصاد تشکیل شده بود تا درباره تجربه مناطق آزاد تجاری در جهان بررسی کند و برای تأسیس مناطق آزاد تجاری در جزایر خلیج فارس الگو بدهد. من آن زمان دانشجوی دکتری بودم و توسط یکی از استادان اقتصاد دانشگاه تهران برای همکاری با این گروه دعوت شدم. آن گروه پس از چند ماه بررسی به این نتیجه رسید که تأسیس مناطق آزاد تجاری با شرایط آن زمان ایران، کمکی به پیشرفت صنعتی کشور نمی کند و تنها به دروازه واردات کالاهای خارجی تبدیل خواهد شد و طی گزارشی با این تصمیم مخالف کرد. آن گروه مطالعاتی را به سرعت منحل کردند، چون ظاهراً تصمیمات در مجامع بالای نظام گرفته شده بود و نباید با آن مخالفت می شد. آخر، آن دوره هم، دوره حاکمیت ولایت مدارانی بود که شعارشان این بود: «مخالف هاشمی مخالف رهبر است، مخالف رهبری دشمن پیغمبر است». و البته آن زمان خود اعضای این تیم مطالعاتی نیز از اهمیت طبیعی و ارزش اقتصادی و ظرفیت ژئوتوریسم قشتم بی خبر بودند.

وقتی در اوایل دهه ۸۰ خورشیدی برای نخستین بار به قشتم رفتم گفتم خدای من، به جای آنکه این جزیره به عنوان یک منطقه آزاد، خواه صنعتی خواه تجاری، مطرح شود، کل این جزیره باید به عنوان یک «ژئو پارک» یا یک «اکو موزه» ثبت شود. یک موزه آبرفتی طبیعی که چشم اندازهای آن با قلم ظریف و توانای طبیعت، طی میلیون ها سال ذره ذره کشیده و خلق شده است. یعنی یک دروازه نمادین چوبی برای آن بگذارند و هرکس از این در وارد قشتم می شود یک ورودیه سنگین بدهد و وارد جزیره شود و موظف باشد طبق قوانین موزه ها رفتار کند. در موزه نباید به هیچ چیز دست بزنید و فقط باید در مسیرهای تعیین شده حرکت کنید و تماشا کنید. رئیس این موزه حتماً باید یکی از برجسته ترین استادان زمین شناسی یا زیست محیطی کشور باشد تا متوجه باشد که چه سرمایه عظیمی را مدیریت می کند و مراقب و جب به جب آن باشد. قشتم چنین ظرفیتی داشت ظرفیتی بسیار فراتر از

خیلی از جزایر توریستی دیگر جهان. علاوه بر جذابیت‌های بی‌نظیر زمین‌شناختی، قدیمی‌ترین سکونتگاه انسانی در جزیره قشم حدود ۴۰ هزار سال قدمت دارد. همه اینها به کل جزیره قشم ظرفیت یک موزه طبیعی و تاریخی را می‌دهد.

اما البته از ده سال قبل از آن، آسیب به قشم شروع شده بود. چه حالی داشتیم وقتی می‌دیدم در برابر چشم اندازه‌های بدیع و بی‌نظیر کوه‌های آبرفتی، سوله‌های عظیم کارخانه‌ای سربرآورده بود و بر ساحل‌های این جزیره باستانی و رؤیایی، سازه‌های سیمانی در حال قدکشیدن بود! و البته پس از آن، هر بار که به قشم رفتیم بخش بزرگ‌تری از این جزیره از هجوم آهن و سیمان آسیب دیده بود. مدیرانی که چهار نعل می‌دویدند تا در رقابت با دبی، کیش و قشم را به جزایر تفریحی تبدیل کنند، متوجه نبودند که اگر دبی صدها برج سیمانی و آهنی در خاکش می‌کارد، آن کشور در تسخیر ماسه‌های بیابانی است که به‌تنهایی و بدون استقرار خدمات و جاذبه‌های جانبی، ارزش گردشگری ندارد. و دبی البته این اندازه شعور دارد که ساختمان‌ها و برج‌هایش را چنان نمادین بسازد که خود ساختمان جاذبه توریستی بشود؛ و البته اگر آنها بخشی از چشم‌انداز ساحلی را با یک ساختمان عظیم می‌گیرند، در برابر آن، با ساخت دریاچه‌ها و جزایر مصنوعی ده‌ها کیلومتر ساحل جدید پرجاذبه می‌آفریند. نه اینکه شما حاصل میلیون‌ها سال میناکاری ذره ذره‌ای طبیعت در جزایر قشم و کیش را با ساخت‌وساز بی‌رویه نابود کنید. وانگهی، چرا به جای آنکه دبی را الگوی خود قرار دهید، صدها الگوی توسعه بومی موفق در جهان و صدها ژئوپارک و اکوموزه جهانی را الگوی خود قرار نمی‌دهید؟

بار اولی که در قشم گریستم، ساخت‌وساز کارخانه سیمان قشم رو به پایان بود؛ کارخانه‌ای که در کشورهای عربی خلیج فارس اجازه تأسیس نیافته بود و سرمایه‌گذار، آن را به قشم آورده بود. به مسئولانی که دستم می‌رسید التماس کردم که ادامه کار این سرمایه‌گذار را متوقف کنند و همه خسارت او را بدهند و نگذارند یکی از آلوده‌ترین صنایع جهان در یکی از منحصربه‌فردترین جزایر آبرفتی جهان تأسیس شود. اما مدیریت آکنده از توهّم، جهل و رانت، گوش‌هایش را بسته بود. می‌گفتند نمی‌گذاریم محیط زیست را آلوده کند. آنان اصلاً متوجه نبودند که این کارخانه قرار است در آینده و برای ۵۰ تا ۱۰۰ سال هر روز هزاران تن از خاک رس، سنگ‌های رسوبی مارن و کوه‌های آهکی جزیره را تخریب و برداشت کند و انبوهی

آلودگی و پسماند تولید کند (هم‌اکنون تولید این کارخانه ۱۲۰۰ تن سیمان در روز است). آنان اصلاً متوجه نبودند که ارزش توریستی خاک خام قشم از ارزش صادراتی سیمان بیشتر است؛ اصلاً متوجه مفهوم و خسارت اقتصادی «تخریب چشم‌انداز»، برای یک جزیره آبرفتی نمادین که می‌تواند برای صدها یا هزاران سال جاذبه توریستی باشد، نبودند. جزیره‌ای که ۵۰۰ میلیون سال طول کشیده است تا در فرآیند فشار نیروهای زمین‌شناختی و فرسایش حاصل از باد، گرما، جزر و مد، باران و امواج دریا به شکل امروزی درآمده است.

چند سال بعد که دوباره به قشم رفتیم در دوره دولت نهم بود. در بازدید از کوه نمکدان متوجه شدم که یک سرمایه‌گذار در حال بررسی منطقه برای تأسیس یک کارخانه استخراج و صادرات نمک در کنار این کوه است. او مرا شناخت و درباره اینکه چند پروژه در قشم به او پیشنهاد شده است که یکی از آنها صادرات نمک از این کوه است، با من صحبت کرد. آه از نهادم برخاست. تصورش را بکنید، صدها میلیون سال طول کشیده است تا جزیره قشم شکل گرفته و به رخساره امروزی درآمده است. بعد در همین دو میلیون سال آخر، کوه نمکدان آرام آرام و با سرعت سالیانه دو دهم میلی‌متر از زیر دریا سربرآورده است تا امروز به صورت یک کوه عظیم نمکی به طول چند کیلومتر و با ارتفاع ۳۹۷ متر به‌عنوان میراث طبیعت در اختیار ما قرار گرفته است. کوهی که تاکنون ۶۰ غار نمکی در آن کشف شده است و طولانی‌ترین غار نمکی جهان به طول نزدیک به هفت کیلومتر در آن قرار دارد و به‌گفته متخصصان، شگفت‌انگیزترین غار نمکی جهان است. حالا مدیر بی‌سواد و متوهم و احتمالاً رانت‌خوار ما خودش به بخش خصوصی پیشنهاد برداشت و صادرات نمک از این کوه را می‌دهد. او اینقدر شعور ندارد که بین نمک‌های دریاچه ارومیه که ظرف یک تابستان و با تبخیر آب در ساحل دریاچه ارومیه پدید می‌آید و یک کوه چند کیلومتری نمک که طی میلیون‌ها سال با فرآیندهای شیمیایی پیچیده‌ای از دل دریا میلی‌متر به میلی‌متر بالا آمده است تفاوت وجود دارد. تصورش را بکنید مثل این است که کسی تصمیم بگیرد سنگ‌های تخت جمشید را به‌عنوان سنگ ساختمانی برش دهد و صادر کند. خوشبختانه پروژه برداشت نمک از این کوه که بعداً توسط سرمایه‌گذار دیگری شروع شده بود، بعد از مدتی و با پیگیری فعالان محیط زیستی متوقف شد. آن روز زمان درازی در دامنه کوه نمکدان قدم زدم و گریستم؛ به حال خودم، به حال قشم و به حال وطنم.

خدای‌شان ببخشند نظامیانی که چشم‌اندازهای کوه‌های اطراف شهرها را از مردم می‌گیرند و با سیم‌خاردار مردم را هم از دسترسی به عرصه مشترک و مشاع کوه‌ها منع می‌کنند و هم با ساخت‌وسازهای بی‌قاعده، مردم را از مشاهده و لذت‌بردن از چشم‌اندازهای آنها محروم می‌کنند. متأسفانه این شیوه کار کم کم از نظامیان به همه نهادهای دیگر منتقل شد. «چشم‌انداز» یک سرمایه مشاع اجتماعی است که متعلق به همه مردم کشور و به‌ویژه مردم یک منطقه است. همان‌گونه که اگر شما زمینی در شهر خریدید نمی‌توانید آن را به‌گونه‌ای بسازید که سهم آفتاب همسایه را بگیرد، وقتی شما در جوار منابع طبیعی مشاع که متعلق به همه جامعه است مثل دامنه کوه‌ها یا ساحل دریاها می‌خواهید زمینی را تصاحب کنید حق ندارید به‌گونه‌ای ساخت‌وساز کنید که مردم را از دسترسی به اصل منبع و بهره‌بردن از چشم‌اندازهای طبیعی آنها محروم کنید. متأسفانه این ضابطه در خیلی از واگذاری‌های زمین‌های صنعتی و نظامی در کشور مراعیت نشده است. ظاهراً فلان ارگان نظامی یا فلان واحد صنعتی بخشی معین و نه‌چندان بزرگی از دامنه یک کوه یا ساحل یک دریا را تملک می‌کند اما در واقع عملاً دسترسی مردم به خود کوه و بهره‌برداری از چشم‌انداز آن را هم از بین می‌برد. درحالی‌که چشم‌انداز یک کوه از نظر ارزش اقتصادی صدها برابر زمین‌های اطراف کوه قیمت دارد. این مسئله به‌ویژه در جزیره‌ها که محدودیت مساحت دارند خیلی اهمیت دارد. ساحل جزیره یا چشم‌انداز مناظر طبیعی آن جزیره، ناموس جزیره است؛ مدیران جزایر حق ندارند ناموس جزیره را بفروشند.

پنج سال پیش که به قشم رفتم دیدم بخش بزرگی از ساحل جنوب شرقی قشم را نیروی دریایی سپاه سیم‌خاردار کشیده است. یعنی دسترسی به کیلومترها از ساحل از دسترس ایرانیان خارج شده بود. با این حال، دریا پیدا بود و لطف آن چشم‌انداز از زخم سیم‌خاردار می‌کاست. آبان ماه امسال که دوباره به قشم رفتم دیدم آن سیم‌خاردارها به دیوارهای سیمانی بلند تبدیل شده است و چشم مردم را از چشم‌انداز دریا نیز محروم کرده‌اند. ای کاش کسی به آنان می‌فهماند که چشمان مردم ایران خطری ندارد و نیازی به دیوار سیمانی نیست، آنها باید آسمان را سقف سیمانی بزنند تا ماهواره‌ها تعداد پیچ‌های روی تجهیزات‌شان را نشمارند و حفره‌های اطلاعاتی‌شان را با سیمان بپوشانند تا جاسوسان اسرائیل به سراپرده‌ی مقامات کشور رسوخ نکنند و با اطلاعات و تحلیل‌های غلط سیاست‌های غلط را در دامن آنها نگذارند. و البته در قشم

انحصارگری در سواحل محدود به نظامیان نیست؛ هر نورچشمی که توانسته است بخشی از زمین‌های ساحلی را به تصرف یا تملک درآورد به ناموس جزیره تجاوز کرده است. و البته این تجاوز محدود به سواحل نیست و همه قشم در معرض هجوم است. به‌ویژه وقتی مدیریت‌ها، سیاسی و غیرتخصصی و رانتی باشند آنگاه برای تأمین مالی هزینه‌های جاری‌شان دست به خام‌فروشی زمین می‌زنند. همین چند روز پیش مدیرعامل جدید قشم اعلام کرد در گذشته، تأمین مالی منطقه آزاد قشم، از طریق خام‌فروشی زمین انجام می‌شده است و هم‌اکنون به اندازه ده سال آینده، زمین فروخته شده است. تصورش را بکنید، مدیران یک موزه برای تأمین هزینه‌های نگهداری موزه و پرداخت حقوق کارکنان، شروع کنند اشیاء قیمتی داخل موزه را بفروشند!!

اگر می‌خواهید اوج تبانی توهم، جهل و رانت را در تخریب قشم ببینید این روایت را بشنوید: اوایل دولت یازدهم مدیرعامل یکی از شرکت‌های دولتی مرا به قشم دعوت کرد تا درباره یک پروژه عظیم سرمایه‌گذاری نظر بدهم. هدف‌شان این بود که یک مگاپورت (بندر عظیم برای پهلوگرفتن کشتی‌هایی با چندصد هزار تن ظرفیت) را در جزیره قشم در محلی که جزایر ناز قرار دارد تأسیس کنند و در این زمینه می‌خواستند مطمئن شوند که این پروژه ارزش سرمایه‌گذاری دارد. درواقع هدف این بود که قشم به بزرگ‌ترین بارانداز کشور تبدیل شود. تصورش را بکنید که شما در بهترین خیابان شهر یک ساختمان دارید که یک مغازه دو نبش دارد، حالا تصمیم گرفته‌اید آن مغازه را به انبار یا پارکینگ خانه تبدیل کنید. خدای من هنوز این درک در مدیریت کشور ما نیست که اگر قرار است قشم در قامت یک ژئوپارک یا اکوموزه جهانی ظاهر شود نباید به یک بندر بارانداز تبدیل شود. برای فهم ظرفیت و اهمیت ژئوپارک‌ها و میراث طبیعی کشورها در اقتصاد امروز جهانی، بد نیست بدانیم که در سال ۲۰۲۰ که بازدید از پارک‌های ملی آمریکا به‌علت کرونا ۲۸ درصد کاهش داشته است، بازدید از این پارک‌ها موجب ایجاد ۲۳۴ هزار شغل، ۹/۷ میلیارد دلار درآمد برای نیروی کار، ۱۶/۷ میلیارد دلار ارزش افزوده و ۲۸/۶ میلیارد دلار ستانده اقتصادی بوده است.

گرچه موضوع مگاپورت در قشم در آن زمان در سطح ایده‌پردازی بود و آن مقام نیز با تغییر یکی از وزرا عوض شد و من هم البته همان زمان به همکارانم در دانشگاه خلیج فارس خبر دادم که مراقب چنین ایده‌های خطرناکی برای قشم باشند؛ اما داستان همین‌جا نپذیرفته است.

متأسفانه نگاه مهندسی و پروژه‌محور به قشم همچنان در حال پیشروی و تخریب است. در سال‌های ۹۷، ۹۸ و ۹۹ سه بار همایشی با عنوان «همایش تخصصی فرصت‌های سرمایه‌گذاری در قشم در حوزه نفت، گاز، پتروشیمی و انرژی» برگزار شده است که هدف آن مقدمه‌چینی برای اجرای تعداد زیادی پروژه پتروشیمی، پالایشگاه، انبارها و ترمینال‌های نفتی، نیروگاه، مگاپورت، اسکله نفتی و نظایر اینها در قشم است. اگر این پروژه‌ها اجرا شود به منزله‌ی پایان قشم است. وقتی کلنگ این پروژه‌ها بخورد، قشم «مات» خواهد شد. و باز با بسی تأسف در همین هفته مدیرعامل جدید قشم اعلام کرد که درخواست داده‌ایم کل جزیره قشم به منطقه آزاد تبدیل شود و قرار است تا ۱۴۰۴ قشم به قطب صادرات پتروشیمی خاورمیانه تبدیل شود و برنامه توسعه جزیره قشم را شامل احداث بنادر بزرگ چندمنظوره، تأسیس بورس انرژی منطقه‌ای، تبدیل جزیره به هاب بانکرینگ (سوخت‌رسانی) به کشتی‌های عبوری از خلیج فارس و تأسیس ذخایر بزرگ انرژی، اعلام کرد.

خدای من، هر دولت جدید، اول مقداری به دولت قبلی فحش می‌دهد و بعد چشم‌هایش را می‌بندد و همان کارهای دولت‌های قبلی را ادامه می‌دهد. البته ایشان افاضه فرموده‌اند که قرار است تا ۱۴۰۴ قشم همزمان به هاب (یعنی همان قطب) صادرات پتروشیمی و قطب گردشگری داخلی و خارجی تبدیل شود. من ایشان را نمی‌شناسم اما کودکانه‌ترین سخنی که می‌شود از یک مدیرعامل جزیره رویایی و باستانی قشم شنید همین سخن است: تأسیس همزمان قطب پتروشیمی و قطب گردشگری در یک جزیره آبرفتی بی‌نظیر (این جمله را عامدانه نوشتیم به این امید که رگ غیرت ایشان بجنبد و از من شکایت کند تا بقیه خطبه‌ام را در دادگاه بخوانم). و البته چرا بنشینیم تا مدیرعامل قشم از ما شکایت کند؟ کجایید فعالان محیط زیست؟ همت کنید و برای حفاظت از محیط‌زیست و سرمایه‌های طبیعی قشم که در مالکیت مشاع ملت ایران است، در یک شکایت جمعی کسانی که کمر همت بسته‌اند تا قشم را نابود کنند، به دادگاه فرابخوانید تا دست‌کم سرعت تخریب آنان را کند کنید تا شاید دستی از غیب برون آید و کاری بکند. این مدیرعامل محترم را توصیه می‌کنم که سری به کرمانشاه بزنند و پیامدهای توسعه همزمان قطب گردشگری و قطب پتروشیمی را در دشت بیستون ملاحظه فرمایند. دعوت می‌کنم به اصفهان تشریف بیاورند و میهمان من باشند تا نتیجه توسعه همزمان قطب صنعتی و قطب گردشگری در اصفهان را ببینند. فعلاً تا قبل از سفر ایشان به اصفهان،

از این مدیرعامل محترم درخواست می‌کنم اگر می‌خواهند خدمتی به قشم کنند تکلیف توسعه مزارع پرورش میگو را که در همین سال‌های اخیر در نزدیکی کوه نمکدان انجام شده و موجب اعتراض یونسکو و تهدید ایران به اخراج ژئوپارک قشم از فهرست میراث طبیعی جهانی شده است، مشخص کنند. آخر شما چگونه می‌خواهید قشم ژئوپارک باشد هاب پتروشیمی هم باشد؟ یونسکو اعلام کرده است توسعه مزارع پرورش میگو در حوالی کوه نمکدان مخالف اصول ژئوپارک است چگونه می‌خواهید قشم را به هاب انرژی و پتروشیمی کشور تبدیل کنید و قشم همچنان ژئوپارک بماند؟ خدا را دست‌کم با خودتان تسویه حساب کنید.

از امروز همه‌مان موظفیم از قشم مراقبت کنیم. ما فعلاً و تا خیلی سال دیگر، در نظم صنعتی جهانی هیچ جایگاهی نداریم و باید به فکر جایگزینی برای نفت باشیم. ارزش اقتصادی نفت با رواج انرژی‌های نو رو به کاهش است و برای آنکه نسل آینده گرسنه نماند، به قشم، به‌عنوان یکی از جذاب‌ترین پارک‌های طبیعی جهان، و سایر جزایری که ظرفیت گردشگری طبیعی جهانی دارند، نیاز داریم. اگر مدیران ما عرضه ندارند این جزایر را به مراکز برای جذب ژئوتوریست‌های جهانی و منبعی برای کسب درآمد ارزی ایران تبدیل کنند، حق ندارند سرمایه‌های طبیعی آنها را با پروژه‌های رانت‌جویانه نابود کنند.

آخر جزیره آبرفتی یگانگی هم‌چون قشم، که وجب به وجب آن جاذبه طبیعی است و دارای دست‌کم ۲۵ ژئوسایت طبیعی گردشگری است و طولانی‌ترین و شگفت‌انگیزترین غار نمکی دنیا در آن است و می‌تواند به یکی از جذاب‌ترین ژئوپارک‌های جهان تبدیل شود و به اندازه نفت برای نسل‌های آینده درآمد داشته باشد، با چه استدلالی قرار است به قطب نفت و گاز و پتروشیمی و بارانداز انرژی ایران تبدیل شود؟ اگر ۳۰ سال پیش این جزیره رویایی را به یک منطقه آزاد صنعتی و تجاری تبدیل کردیم، می‌گوییم آن زمان اوج خرید ما و نیاز ما و بی‌تجربگی ما و وفور درآمد نفتی بود. اما اکنون تبدیل آن به بارانداز انرژی کشور یکی از خطاهای غیرقابل گذشت نظام تدبیر است که هرچه زودتر متوقف شود خدمتی به آبروی عقلانیت جمعی ایرانیان است. بگذارید خشم خود را با این جمله که اکنون یک‌باره به ذهنم فرود آمد اندکی بیرون بریزم: خَرخریت یا خَرانه‌ترین خرید، خریدی است



که خرها هم می‌فهمند خیریت است. لطفاً این جمله را با آب طلا بنویسید و بر دروازه‌های ورودی جزیره قشم بیاویزید.

کیش، آن جزیره مرجانی با سواحل طولانی در چشم‌وهم‌چشمی ما با دبی تقریباً «مات» شده است، یعنی چنان به طبیعت این جزیره آسیب زده‌ایم که اکنون کاری و مأموریتی بیش از یک جزیره تفریحی معمولی در سطح استانداردهای ایرانی از آن نمی‌توان انتظار داشت. قشم نیز با الگو قراردادن کیش، سال‌هاست «کیش» شده است و اگر سیاست گسترش ساخت‌وسازهای تجاری، صنعتی، اقامتی، تفریحی و نظامی در آن ادامه یابد، و تخریب چشم‌اندازهای مناظر طبیعی و سواحل و کوه‌های مدهوش‌کننده آبرفتی آن گسترش یابد و طرح‌های صنعتی نظیر پالایشگاه و مگاپورت و پتروشیمی در آن پیاده شود به‌زودی شاهد «مات» شدن قشم خواهیم بود. در سفر آخرم به قشم (اوایل آبان ماه امسال) کوشیدم مدیرعامل سابق این جزیره را ببینم و برخی نکات مصداقی از برنامه‌های آسیب‌ناک برای این جزیره را بگویم اما چنین مجالی به من داده نشد.

اکنون اما بیش از قشم، نگرانی من برای هرمز است. این یاقوت بی‌نظیر در میانه خلیج فارس که گویا توسط رانت‌خواران حکومتی و خصولتی در همین چند سال اخیر کشف شده است. رانت‌خواران حکومتی البته تا همین چند سال اخیر خاک سرخ هرمز را به‌صورت انبوه صادر می‌کردند اما در سال‌های اخیر وارد حوزه گردشگری تفریحی هم شده‌اند.

کیش خیلی وقت پیش مات شد؛ قشم اما هنوز فرصت بازگشت دارد ولی اگر مراقب نکنیم به‌زودی مات خواهد شد. ولی به‌گمانم امروز خطر فوری و اصلی بالای سر هرمز بال‌بال می‌زند و با یک غفلت هرمز را نابود خواهد کرد. هرمز آنقدر کوچک است که فرصت کیش شدن ندارد، مستقیماً مات خواهد شد (مساحت هرمز کمتر از سه درصد مساحت قشم است). قشم مانند یک ظرف سفالی بزرگ است که اگر جاهایی از آن پریدگی یا ترک پیدا کند هم قابل ترمیم است و هم همچنان قابل استفاده. اما هرمز مانند یک نگین عقیق کوچک است که با یک خراش یا پریدگی، ارزش نمادین آن از دست می‌رود. یعنی فقط چند مورد از بی‌شمار خطاهایی که در توسعه قشم رخ داده کافی است تا در هرمز رخ دهد و آن را مات کند. در سال‌های اخیر در هرمز تصمیمات خطایی گرفته و اجرا شده است که اگر ادامه یابد، با چند گام دیگر، هرمز وارد موقعیت «کیش

و مات» خواهد شد. تنگه هرمز که روزگاری نقطه اقتدار آفرین ما بود کم‌کم با کاهش اهمیت نفت صادراتی خلیج فارس در جهان و با حاکمیت ماهواره‌ها و پهبادها بر فضای دریاهای دیگر آن تنگه استراتژیک سابق نخواهد بود. اما جزیره هرمز می‌تواند نقطه قوت آینده اقتصاد ایران باشد.

تصورش را بکنید، جزیره هرمز یک نگین سنگی طبیعی است با وسعت ۴۲ کیلومتر مربع، که با بیش از هفتاد نوع کانی و سنگ، با حدود ۹۰ طیف رنگی مسحورکننده، در طول میلیون‌ها سال از وسط دریا سر از آب برآورده است. هرمز نگین انگشتی ایران است. با این نگین چه باید کرد؟ آن را تمیز کنیم و تراش بدهیم و در معرض تماشای جهانیان قرار بدهیم و صدها سال از منافع آن بهره ببریم یا آن را تکه تکه کنیم و بفروشیم؟ یا آن را با سیمان و آهن و سنگ بیوشانیم؟ در گذشته این نگین را تکه تکه می‌کردیم و می‌فروختیم. حجم عظیمی از خاک‌ها و سنگ‌های رنگی این جزیره در گذشته صادر شده است؛ با اجازه مغزهای کوچک مدیریتی (جهل) که نمی‌دانستند ارزش تماشگری و توریستی این کوه‌ها و چشم‌اندازها هزاران برابر ارزش فروش خاک و سنگ آنهاست؛ و نمی‌خواستند بدانند که با فروش، ظرف ده سال یا بیشتر، یک کوه یا یک ساحل تمام می‌شود، و با اولین برداشت از خاک و سنگ آنها، ارزش چشم‌انداز توریستی آنها نابود می‌شود. اینها اگر جاهل نبوده‌اند پس باید بگوییم عطش رانت آنها را کور کرده بوده است.

در سال‌های اخیر که فعالان محیط زیست مسئله را دنبال و آشکار و تقبیح کرده‌اند دیگر خاک‌فروشی نمی‌کنیم، اما اکنون تخلیه سیمان بر روی چهره درخشان این نگین آغاز شده است؛ آن هم با بهانه توسعه گردشگری. این از آن خرخریت‌های آشکار و تباری‌های عظیم توهّم، جهل و رانت است. ساخت هر سازه‌ای غیر از سازه‌های طبیعی در این جزیره (سازه‌های بومی و طبیعی که از سنگ و گل و چوب و سفال و حصیر و پارچه و آهک و ساروج ساخته شده باشد) خراش‌انداختن و آلوده کردن چهره این نگین است؛ به‌ویژه سازه‌هایی که به ناموس سواحل و ناموس چشم‌اندازهای بی‌نظیر کوه‌های رنگین تجاوز می‌کنند.

در دیدار آبان امسال از هرمز دیدم که در ساحل شمال غربی جزیره دارند یک مجموعه عظیم اقامتی به نام «هتل ماجرا» از جنس سیمان محض بر یکی از بهترین

بخش‌های ساحلی جزیره می‌سازند. سقف‌ها را گرد ساخته‌اند که مثلاً به شکل گنبد‌های گلی یا کپر باشد و سازه‌ها را با رنگ‌های مختلف رنگ کرده‌اند که مثلاً شکل رنگ‌های متنوع جزیره باشد. اما خدا می‌داند این مجموعه با ناموس جزیره چه خواهد کرد. تصویرش را بکنید حجم زیادی خاک را با شکر بیامیزیم و به شکل شکلات و با رنگ‌های متنوع و جذاب درست کنیم و بدهیم به کودکی بخورد و بگوئیم ببینید چقدر این غذایی که دادیم به این کودک خوشگل و خوشمزه بود! وقتی حجم عظیمی از سازه‌های سیمانی را همراه با حجم عظیمی تأسیسات بر روی خاک ساحلی کاشتید مثل لانه موربانه‌ای خواهد بود که کم کم بقیه ساحل‌ها را و بقیه خاک جزیره را می‌خورد و جلو می‌رود. هر سازه‌ای مجوزی می‌شود برای سازه‌ی بعدی و راه را برای چانه‌زنی و گسترش مشروع ساحل‌خواری و جزیره‌خواری می‌گشاید. مخصوصاً اگر رونق بگیرد کم کم همه را نمک‌گیر می‌کند. سازه‌های تفریحی در این جزیره باید جوری ساخته شود که اگر لازم شد به راحتی قابل حذف و تخریب باشد و بقایای آن به راحتی با یک سیلاب و با یک آتش‌زدن ساده از بین برود و محیط بتواند به حالت طبیعی اولیه برگردد. حتی ایستگاه‌های بهداشتی و دستشویی برای گردشگران نیز باید یا با سازه‌های سنتی طبیعی یا به صورت پیش‌ساخته و قابل حمل باشد. درواقع هر ساخت‌وسازی روی بخش غیرمسکونی این جزیره می‌شود باید مانند حالتی باشد که روی یک نگین عقیق را با رنگ‌های قابل شست‌وشو نقاشی می‌کشیم. اما اگر روی این نگین را با قلم فلزی خراش دادیم و نقش انداخته‌ایم به نگین خیانت کرده‌ایم.

من واقعاً حیرانم که در میان این همه دستگاه، از سازمان حفاظت محیط‌زیست و سازمان (بعدها وزارت) میراث فرهنگی و گردشگری، و مراجع استانی و دستگاه‌های محلی هیچ مقام یا کارشناسی نبوده است که با احداث چنین پروژه عظیم سیمانی در یکی از بهترین چشم‌اندازهای اکوموزه هرمز مخالفت کند؟ هیچ پاسخی ندارم، جز آنکه بگویم یا همه فاسد بوده‌اند یا همه جاهل بودند یا همه ترسو، و یا ترکیبی از آنها. این است حاصل عملکرد گزینش‌های ایدئولوژیک در نظام اداری که نتیجه‌اش جز اخراج نخبگان سالم، عالم و دلیر نبوده است.

وقتی به برخی فعالان محیط زیست گفتم چرا نشستید تا چنین مجموعه سیمانی انبوهی بر ساحل جزیره هرمز بنشیند گفتند این پروژه از جایی در تهران حمایت

می‌شود و زور کسی در جزیره به آن نمی‌رسد. هر چند وقت یک بار هم استاندار یا یک وزیری را برای بازدید دعوت می‌کنند و حتی با آنکه مجتمع هنوز ناتمام است در ایام تعطیل خانواده برخی مقامات حکومتی در آن اقامت می‌کنند. گفتند حتی در اوایل که از سوی فعالان محیط زیست برخی مخالفت‌ها با احداث این پروژه شد و حساسیت‌هایی در سطح جامعه محلی ایجاد شد، با پخش کردن برخی کمک‌ها و اقلام خوراکی و غیرخوراکی بین خانواده‌های مستمند، کوشیدند فضای عمومی را آرام کنند.

متأسفانه چند روز بعد از سفرم به هرمز در اخبار دیدم که اعضای کمیسیون فرهنگی مجلس در سفر خود به هرمز از این مجموعه نیز دیدار کرده‌اند. ای کاش اعضای محترم این کمیسیون، که نیمی از آنها روحانی هستند و بقیه نیز تخصصی در حوزه‌های میراث طبیعی و زیست محیطی ندارند، با کارشناسان برجسته میراث و محیط زیست مشورت کنند و اگر نسبت به پیامدهای منفی و آسیب‌های ساخت‌وسازهای مدرن در بخش غیرمسکونی جزیره هرمز آگاه شدند هم‌اکنون که ایام بررسی بودجه ۱۴۰۱ است، اعتباری برای تخریب و برچیدن این مجموعه و تأمین خسارت سرمایه‌گذار تصویب کنند. من قطعاً راضی به خسارت سرمایه‌گذار نیستم. مقامات مسئول قبلی اگر خطایی در دادن مجوز کرده‌اند باید خسارت اصلاح آن خطا را دولت جبران کند. اما اگر خطای در تصمیمات مان را با این استدلال که «حالا خرج زیادی شده است و نمی‌شود کار را متوقف کرد» اصلاح نکنیم، در یک نظام اداری فاسد و جاهل، سیل خطاهای بعدی همه هستی ما را با خود خواهد برد.

چرا اصرار دارم بر توقف این پروژه؟ چون این نخستین سازه عظیم سیمانی در سواحل غیرشهری هرمز است و از همین آغاز باید راه تکثیر این گونه سازه‌ها بسته شود؛ همان کاری که باید با کارخانه سیمان قشم هم می‌شد. شک نکنیم که در توسعه گردشگری هر کجا اصرار بر ساخت‌وساز با بتن و سیمان بود، یعنی طرف می‌خواهد میخ خودش را سفت کند که دیگر نتوانند او را از آنجا برانند. و دقت کنیم که هرمز کلاً ۴۲ کیلومتر مربع مساحت دارد که ۳۸ کیلومتر آن گنبد نمکی است. بنابراین تخصیص زمین در این جزیره خیلی حساس است و دقت ویژه می‌طلبد. برای من قابل فهم نیست که برای ساختن یک هتل تفریحی مدرن برای پولدارهای داخلی، چرا ۱۴۰۰ کیلومتر سواحل خلیج فارس را رها کرده‌اند و درست

رفته‌اند روی نگین هرمز را آلوده کرده‌اند؟ البته احتمالاً بهانه آنها و توجیه مسئولان، توسعه گردشگری هرمز و حمایت از کسب‌وکارهای محلی بوده است ولی راه درست کردن ابرو، کور کردن چشم نیست!!

با بررسی بیشتر متوجه شدم که پروژه «ماجرا» نخست با عنوان «اقامتگاه بوم‌گردی» مطرح شده است ولی حالا که در حال اتمام است در بروشورهای تبلیغی، خود را «هتل ماجرا» معرفی کرده است. اقامتگاه بوم‌گردی باید در پیوند با بافت‌های محلی و فرهنگی موجود شکل بگیرد و حلقه تکمیل و بهبوددهنده بافت‌های موجود و فعال کردن بقیه خدمات گردشگری باشد. معنی ندارد در خارج از شهر در دل طبیعت مجموعه مدرنی را به نام اقامتگاه بوم‌گردی معرفی کنیم. آیا بهتر نبود به جای تخصیص زمین در دل طبیعت و در یکی از چشم‌اندازهای بی‌نظیر هرمز، از سرمایه‌گذار درخواست می‌کردند که بر روی توسعه و بازسازی خانه‌های بومی داخل شهر هرمز و مشارکت با خانواده‌ها برای تبدیل خانه‌های شان به اقامتگاه‌های دائمی یا موقت بوم‌گردی سرمایه‌گذاری کند؟ با این سرمایه‌سنگینی که بر روی این هتل شده است می‌شد کل خانه‌های سنتی هرمز را بازسازی کرد و کوجه‌هایش را ساماندهی کرد و بدون آسیب به طبیعت، خود شهر هرمز را هم به جاذبه بی‌نظیر گردشگری تبدیل کرد و صدها شغل نیز برای ساکنان بومی ایجاد کرد. سرمایه‌گذار هم بی‌گمان سهم سود خودش را می‌برد.

در هر صورت این «هتل» نخستین مجموعه عظیم اقامتی مدرن در هرمز است که می‌تواند راه را برای آغاز پروژه‌های دیگری از این دست باز کند که به‌منزله‌ی سوت آغاز مسابقه برای پایان دادن به ظرفیت جهانی گردشگری هرمز است. اینها هنوز تفاوت یک جزیره اقامتی تفریحی را که محلی برای استخوان سبک کردن پولدارهای داخلی است، با یک ژئوپارک جهانی نمی‌دانند. هرمز یک جزیره استثنایی طبیعی و یک جاذبه ژئوتوریستی جهانی است که فقط باید برای بازدید کوتاه‌مدت و بیشتر با هدف جذب توریست‌های جهانی مدیریت شود تا بتواند تبدیل به یک منبع درآمد پایدار ارزی برای نسل‌های آینده‌ای شود که ما آب و نفت‌شان را نسر کشیدیم.

من البته گمان نمی‌کنم اعضای کمیسیون فرهنگی مجلس یا سایر مقامات مسئول کشور چنین غیرت و همتی داشته باشند که بایستند تا این مجموعه برچیده شود؛ و البته خسارت‌های سرمایه‌گذار را هم بدهند، تا این

کثافت کاری کودخانه ولی عظیم مدیریت کشور، از روی هرمز پاک شود. پس پیشنهاد می‌کنم گروه‌های محیط زیستی و نخبگان محلی در یک همبستگی اجتماعی، گفت‌وگو و روشنگری و حساسیت در این باره را زنده نگهدارند و مراقب احتمال خسارت بیشتر به محیط زیست و تجاوز به ناموس جزیره باشند. کیش و قشم را از ما دزدیدند و نابود کردند، نگذاریم هرمز را نیز بدزدند. همه مراقب باشیم، اگر موریانه‌ی ساخت‌وسازهای سیمانی مدرن در بخش غیرمسکونی جزیره هرمز راه بیفتد و شروع به خوردن جزیره کند، ده سال دیگر این جزیره نابود است، یعنی ارزش جهانی خود به‌عنوان یک موزه طبیعی را از دست خواهد داد. اگر امروز این دغدغه‌ها را مطرح نکنیم به‌زودی در هرمز شاهد ساخت هتل‌های بلندمرتبه خواهیم بود.

و متأسفانه پیش‌بینی من پیشاپیش محقق شده است. چند صد متر بعد از این هتل، بر ساحل نمکی غربی، یک تپه نمک را با لودر صاف کرده بودند و یک سازه فلزی روی آن بنا شده بود تا بر روی آن مثلاً ایستگاه خدمات گردشگری بسازند. یعنی حلقه دوم زنجیره موریانه‌خوری سیمانی در غرب جزیره دارد شکل می‌گیرد. خدایا تصورش را بکنید: قرار است به گردشگران خدمات رفاهی بدهند، آنگاه همان چیزی که سرمایه و جاذبه این جزیره و موجب جذب گردشگران است، یعنی ساحل بکر بی‌نظیر و تپه‌های پیرامون آن را تخریب می‌کنند. مشکل اینجاست که این سازه‌ها و مجموعه‌ها بعداً به یک کلنی تخریب‌کننده و آلوده‌کننده تبدیل خواهند شد؛ و کم‌کم ساحل را هم به تملک درمی‌آورند و همچون سواحل خزر، ساحل‌خواری آغاز خواهد شد. یک راهنمای محلی به من گفت و عکس آن را هم نشانم داد که اینجا کنار همین پروژه، قبلاً تابلوی بنیاد برکت نصب بوده است. روی تابلو نوشته بود «طرح توسعه پایدار جزیره هرمز، ایستگاه خدمات گردشگری شماره یک، با حمایت بنیاد برکت» و بعد نام سرمایه‌گذار بومی نوشته شده بود. در بخش‌های دیگری از جزیره، از جمله در دره مجسمه‌ها، باز هم تابلوهایی از بنیاد برکت با عنوان «طرح توسعه پایدار جزیره هرمز» را دیدم و باز هم ساخت‌وسازی غیرهمگون با طبیعت منطقه. آقایان بنیاد برکت، این جزیره خودش به‌تنهایی یک برکت عظیم الهی است شما لطفاً دامن خود را برچینید تا این برکت آسیب نبیند. من ۲۵ سال است معلم توسعه هستیم، لطفاً یک کلاس بگذارید تا رایگان بیایم و برای شما مفهوم «توسعه پایدار» را تدریس کنم.

متأسفانه این جهالت پایانی ندارد. همچنان که در اطراف جزیره می‌چرخیدم در شرق جزیره در کنار کوه «کلاه رستم» دیوارهایی را دیدم که بالا رفته است. پرسیدم چیست، گفتند قرار است اینجا یک کارخانه برای پرکردن کپسول گاز برای مصرف اهالی جزیره احداث شود. خدای من یعنی در میان این همه مدیر و نهاد متولی کسی متوجه نیست که چشم‌انداز کوه کلاه رستم و کوه‌های رنگی خیره‌کننده اطراف آن که بخشی از جاذبه گردشگری این جزیره است با ساختن تعدادی سوله در این منطقه از بین خواهد رفت؟ این است آن جهل توهم‌آمیزی که بر مدیریت سرمایه‌های ملی ما حاکم است. متأسفانه در هرمز موارد فراوان دیگری از این نمونه‌ها هست که می‌توان ذکر کرد.

در هرمز حتی اگر یک توالی هم برای رفاه گردشگران ساخته می‌شود یا باید در زیر زمین باشد یا پشت یک برآمدگی طبیعی آن هم با نمایی سازگار با محیط زیست و تا حد ممکن از مصالح طبیعی منطقه یا به صورت کانکس‌های پیش‌ساخته سبکی که به‌سادگی قابل انتقال باشد.

فعالیت عجیب دیگری که دیدم این بود که در شرق جزیره داشتند قلعه یک کوه سفیدرنگ به سفیدی برف را می‌بریدند تا سنگ‌هایش را برای ساحل‌سازی در قسمت شهری استفاده کنند. درست مثل اینکه بخش‌هایی از یک نگین را ببرند تا بخش دیگری از نگین را با آن تزئین کنند. نه تنها برش کوه‌هایی که سرمایه و جاذبه اصلی هرمز است خیانت به هرمز است بلکه ساحل‌سازی مصنوعی در یک جزیره قیمتی هم، پنجه‌انداختن به روی جذابیت آن و کاستن از ارزش گردشگری آن است. مثل آن است که از یکی از ستون‌های تخت جمشید، تکه سنگ‌هایی را بشکنیم و آنها را با سیمان در شکستگی بقیه ستون‌ها فروکنیم، هر دو کار خسارت‌آمیز است. مدیران هرمز به جای آنکه جلوی دست‌اندازی واحدهای مناطق مسکونی به حریم ساحل را بگیرند، با ساختن موج‌گیرهای مصنوعی ساحل طبیعی شهر هرمز را به ساحل مصنوعی که هیچ ارزش گردشگری ندارد تبدیل کرده‌اند. در هر صورت اگر می‌خواهید دیوار ساحلی بسازید، دست‌کم از داخل کشور سنگ به هرمز ببرید نه آنکه چشم‌انداز کوه‌های قیمتی آنجا را تخریب کنید.

و نکته عجیب از نظر من این است که چرا ساکنان بومی هرمز، به‌ویژه جوانان و درس‌خواندگای آنها در برابر دست‌اندازی به سرمایه‌های طبیعی و ملی هرمز که اولین

خسارت بیننده آن خود آنها و فرزندان آنها هستند، چنین ساکت بوده‌اند؟ آیا دلخوش بوده‌اند که فلان هتل در هنگام ساخت چند نفر کارگر و بعد در هنگام افتتاح نیز چند نفر دربان و مستخدم از آنان استخدام خواهد کرد؟ به گمانم پاسخ همان است که در کتاب «کمبود» آمده است: فقر انسان‌ها را تونل‌بین می‌کند یعنی اجازه نمی‌دهد تا آنها چشم‌اندازهای فراخ‌تر و منافع بلندمدت را ببینند. باز برای من عجیب است که چگونه مردم و نخبگان محلی نشستند تا مقامات هرمز به یک سرمایه‌گذار خصوصی اجازه دهند در املاک دولتی اسکله و دقیقاً در حریم خانه تاریخی جری پولاک که در فهرست آثار ملی ثبت شده است یک کافه لاکچری و تشریفاتی بسازد ولی فروشندگان محلی به‌ویژه زنان باید در بیرون اسکله در خیابان‌های اطراف اسکله سرگردان باشند و در کنار خیابان بساط پهن کنند. آیا بهتر نبود زمین دولتی مجاور اسکله را به تأسیس یک بازارچه محلی با سازه‌های سنتی تخصیص می‌دادند تا فروشندگان محلی برای فروش صنایع دستی هرمز سرگردان حاشیه خیابان‌ها نباشند و کرامت انسانی آنها لگدمال نشود؟

البته از حق نگذریم، یکی از بهترین اقداماتی که در هرمز دیدم، تأسیس بازارچه حصیری در ساحل خاک سرخ بود. این همان ساحلی است که برای سال‌ها یکی از همان نورچشمی‌های حکومتی، تپه‌های خاک سرخ خوراکی آن را تخریب می‌کرد و با کشتی صادر می‌کرد. اکنون دزدی خاک سرخ متوقف شده است و با راه‌اندازی یک بازارچه با دکه‌های حصیری بر بستر معدن خاک سرخ، یکی از زیباترین رویدادهای گردشگری هرمز شکل گرفته است. جاذبه دکه‌های حصیری با جاذبه ساحل اثیری به هم آمیخته‌اند و یکی از مسحورکننده‌ترین چشم‌اندازهای هرمز را شکل داده‌اند. اکنون در این فصل، در ساحل خاک سرخ، اشتغال، زندگی و گردشگری درهم آمیخته است. این تجربه باید الگوی توسعه تمام سواحل هرمز باشد. ای کاش ساکنان بومی هرمز متوجه این مسئله باشند که هر بخش از جزیره که با سازه‌های مدرن تسخیر شود، ممکن است موجب ورود و اسکان موقت چند پولدار داخلی شود اما ظرفیت هرمز برای تبدیل شدن به یک جاذبه جهانی را از بین می‌برد و بنابراین منافع آنها و فرزندان آنها را در بلندمدت از بین می‌برد. اگر هرمز به یک جزیره اقامتی پر از سازه مدرن تبدیل شود، فرصت‌های آینده خود را به‌عنوان یک اکوموزه از دست خواهد داد و بنابراین نمی‌تواند به یک جاذبه جهانی تبدیل شود.



درباره هرمز گفتنی زیاد است، اما تنها به چند نکته کوتاه دیگر اشاره می‌کنم. نخست اینکه در این جزیره نباید حتی یک خودروی سوخت فسیلی حرکت کند. پنج سال پیش که به هرمز رفتم فقط تعداد محدودی خودرو در جزیره بود و گفتند تا سال ۱۳۸۵ فقط پنج وسیله نقلیه موتوری در جزیره بوده است. امروز چند صد خودروی چهارچرخ و سه‌چرخ بنزینی در جزیره تردد می‌کنند. اولین کاری که باید کرد این است که خودروهای بنزینی و گازوئیلی از این جزیره اخراج شوند و فقط دوچرخه، موتورسیکلت‌های برقی و خودروهای کوچک برقی به تعداد محدود حق تردد و ارائه خدمات داشته باشند. مدیران منطقه بهتر است امکان جایگزینی ارزان موتور سه‌چرخه‌هایی که گردشگر جابه‌جا می‌کنند را با وسایل برقی فراهم آورند.

همچنین لازم است ممنوعیت ساخت و ساز بلندمرتبه و ممنوعیت نمakاری‌های بی‌قاعده و ناهمگون با معماری منطقه در بخش مسکونی هرمز اعمال شود. از این گذشته، لازم است مرزهای بخش مسکونی شهر معین و محدود و همچون ناموس جزیره از آن مراقبت شود. نیز ضروری است امکان مهاجرت به جزیره متوقف و سرریز افزایش جمعیت بومی جزیره نیز با حمایت‌هایی (نظیر دادن زمین و وام مسکن ارزان) به سوی اسکان در شهرهای نزدیک در داخل کشور (مثل بندرعباس و شهرهای اطراف آن) هدایت شود.

متأسفانه نمی‌دانم در یک جزیره کوچک با ۷۰۰۰ نفر جمعیت چرا باید یک دانشگاه آزاد بزرگ آن هم در دامنه یکی از چشم‌اندازهای زیبای پشت شهر و آن هم با آن وسعت عظیم بنا شده باشد؟ نه هرمز آن اندازه دانشجو دارد و نه آن دانشگاه کمکی به اقتصاد هرمز می‌کند. پس کدامین فکر معیوب آن معجزه هزاره را در وسط این جزیره بی‌نظیر کاشته است؟ از این گذشته، تخصیص آن همه زمین به دانشگاه، با چه توجیهی صورت گرفته است در حالی که هرمز با مشکل کمبود زمین روبه‌روست و بخش زیادی از جوانان هرمز مشکل مسکن دارند؟

نهایتاً حدس می‌زنم یکی از عوامل اینکه مدیران منطقه به ورود سرمایه‌های سودجویانه و آسیب به ثروت طبیعی ملی تن می‌دهند این است که فکر می‌کنند می‌توانند از سرمایه‌گذاران این پروژه‌ها برای آبادانی منطقه و مدیریت شهری کمک مالی بگیرند. مثلاً کوچه‌ها و خیابان‌های هرمز بسیار آلوده و پر از زباله و بسیاری از

چراغ‌های معابر خراب است و احتمالاً شهرداری امکان رسیدگی به آنها را ندارد. (باتوجه به اندک بودن ساخت‌وساز در قسمت شهری جزیره هرمز احتمالاً شهرداری درآمد کافی ندارد). به‌گمانم لازم است مثل همه ژئوپارک‌های دنیا، یک ورودیه نسبتاً سنگین از هر گردشگری که وارد هرمز می‌شود دریافت شود و صرف خدمات عمومی شود.

در پایان می‌خواهم پیشنهاد کنم - اما نمی‌دانم به چه کسی پیشنهاد کنم؟ - به شورای عالی و مدیران مناطق آزاد که تاکنون با نگاه تجاری صرف به قشم و کیش این سرمایه‌های یگانه طبیعی را تخریب کرده‌اند؟ یا به وزارت «میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی» که احتمالاً ساخت هتل در هرمز و ساحل سایر جزایر با مجوز و حمایت آن انجام گرفته است؟ یا به رئیس‌جمهور که نمی‌دانم در میان این همه بحران، اصلاً حوصله و دغدغه‌ی حفاظت از میراث طبیعی کشورمان را دارد یا نه؟ آیا او «کمیته ملی نجات میراث طبیعی و تاریخی ایران» را تشکیل خواهد داد؟ رئیس‌جمهور دست‌کم می‌تواند برای جلوگیری از خسارت‌های بیشتر به نگین هرمز، دستور دهد ثبت هرمز به‌عنوان یک اثر طبیعی ملی که ده سال است پرونده آن باز است، هرچه سریع‌تر به سرانجام برسد. اکنون پنجاه سال است که متخصصان مفهوم «اکوموزه» (ecomuseum) را معرفی کرده‌اند. اکوموزه جایی است که ترکیب «قلمرو- میراث-چشم‌انداز» (territory-heritage-landscape) یکجا وجود دارد. اکنون ۳۰۰ اکوموزه ثبت شده در جهان فعال هستند و هرمز ظرفیت آن را دارد که بر تارک همه اکوموزه‌های جهان بنشیند. تمام سرمایه‌گذاری‌هایی که تاکنون در هرمز شده است به بهانه توسعه هرمز و اشتغال‌زایی برای ساکنان بومی آنجا بوده است. هیچ خدمتی به ساکنان بومی هرمز بیش از آن نیست که هرمز را به‌عنوان نخستین «اکوموزه» کشور ثبت کنیم و قوانین جهانی اکوموزه‌ها را نسبت به آن رعایت کنیم.

همچنین پسندیده است که آقای رئیس‌جمهور دستور دهند که تمام فعالیت‌های قانونی و اجرایی مربوط به تبدیل قشم به هاب پتروشیمی و انرژی متوقف شود و موضوع توسط یک کمیته ملی کارشناسی دقیقاً بررسی و تصمیم در این مورد به انتشار گزارش این کمیته موکول شود. از این گذشته ایشان می‌توانند دستور تشکیل «کمیته ملی بازانديشی در مأموریت و کارکرد جزایر خلیج فارس» را بدهند و دستور دهند تا ارائه گزارش این کمیته و اتخاذ تصمیم در دولت، هر نوع پروژه و سازه‌ای (صنعتی یا کشاورزی یا شیلات) که می‌تواند چشم اندازه‌های زیبای

کلیه جزایر خلیج فارس را به خطر بیندازد یا به جاذبه‌های گردشگری آنها آسیب برساند، متوقف شود.

و اما پیشنهادی برای حکومت: من در سال ۱۳۸۲ به مقامات استان اصفهان پیشنهاد تشکیل «پلیس آب» را دادم، اما آشکارا به پیشنهاد من خندیدند. امروز هم پیشنهاد تشکیل «پلیس زلف ایران» را می‌دهم. لطفاً آن همه نهادهایی که مأموریت‌شان امریه‌معروف است و آن بخش از نیروی انتظامی که مسئولیت «مدیریت زلف بانوان ایرانی» را دارد، همه را در «پلیس زلف ایران» مجتمع کنید و از همکاری سازمان‌های مردم‌نهاد حوزه محیط زیست و میراث فرهنگی نیز بهره ببرید. همه این نیروها را آموزش تخصصی بدهید تا بیاموزند که چگونه از زلف ایران مراقبت کنند. ایران‌مان را کچل کرده‌اید! (با پوزش از هموطنان نازنین کچلم). غیر از مغزهای نخبگانش که فراری داده‌اید و کارآفرینانش که خسته کرده‌اید و جوانانش که ناامید و افسرده کرده‌اید، دریاچه‌هایش، جنگل‌هایش، دامنه کوه‌هایش، ساحل‌هایش، آب‌های زیرزمینی‌اش، نفت‌وگازش و معادنش، همه را و همه را چنگ انداخته‌اید، خشکانده‌اید و آسیب زده‌اید. روح ایران را آزرده و فرسوده کرده‌اید، دست کم زلفش را بر باد ندهید. نمی‌دانم چه کاری، اما می‌دانم کاری باید کرد، که بیش از این میراث طبیعی و تاریخی و تمدنی ما تخریب نشود. برای نسل‌های آینده که آب و نفت و گاز نگذاشتیم، دست کم برای‌شان میراث طبیعی و تاریخی را حفظ کنیم، آنها بهتر از ما می‌دانند چگونه از این میراث حفاظت کنند و چگونه از آن کسب درآمد پایدار داشته باشند.

من امیدوارم تمام کارشناسان محیط زیست و میراث فرهنگی و نیز فعالان محیط زیستی قشم و هرمز و البته جزایر دیگر، در یک همکاری اجتماعی بیش از این اجازه ندهند تا نهادهای دولتی و خصوصی یا شرکت‌های خصوصی به ناموس این جزایر تجاوز کنند. اکنون دیگر وقت آن است که علیه اتحاد نامقدس توهم، جهل و رانت، دست به اتحادهای مقدس میهنی بزنیم و گرنه برای نسل‌های آینده کشور، آینده‌ای باقی نخواهد ماند.

محسن رنانی / ۱۶ دی ماه ۱۴۰۰

\*\*\*\*\*

[برای مطالعه این مطلب در تارنمای محسن رنانی و اظهار نظر، این جا را کلیک کنید.](#)